

درس دویست و شصت و هفتم

بررسی ادله متکلمین مبنی بر عدم استناد حدوث یا امکان ذاتی به جاعل

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم

علت نگه‌داری عکس توسط علامه طهرانی در منزلشان

آقای شیخ صدرالدین وقتی قم بودند - حدود یک ماه پیش قبل از ماه رمضان - می‌گفتند که یک روز من دیدن آقا سید محمدحسین رفتم. نشسته بودیم دیدیم عکس پدر و جدشان را اینجا گذاشته‌اند. گفتم که آقا مفاخر شما اینها نبودند! شما مثلاً بیایید عکس اساتیدتان را بگذارید؛ عکس آقای حداد و آقای قاضی و آقای طباطبائی - رضوان الله تعالی علیهم. بعد نظر ایشان این بود که مرحوم آقا قبول کردند ولی ظاهراً فراموش کردند بگذارند. ولی نظر مرحوم آقا اصلاً در این مسئله عکس، این نبود که بخواهند فخری داشته باشند یا عکس‌های اساتیدشان را بگذارند یا اینکه بخواهند اطاق را تبدیل به عکاس‌خانه بکنند بلکه نظر ایشان این بود که این نسب ایشان در میان افراد، نوه‌ها، نتیجه‌ها و امثال ذلک محفوظ بماند و این یک امر طبیعی است که از نظر انتساب به جهت اینکه طبعاً ظروف ممکن است حائل و مانع بشود از اینکه انسان مخصوصاً بچه‌ها و احفاد و اولاد - اگر مثلاً این نسب یک نسب علم و تقوا است - متذکر بشوند و به واسطه تذکر در خیلی از موارد ممکن است تنبیهاتی برای اینها پیدا بشود. مثلاً ما بلند شویم بیاییم به عکس پدربزرگ و پدرمان نگاه کنیم، انسان نگاه کند حالاتی که بوده است تجدید می‌شود. وضع و تعصب و روش و مرامی که آنها داشتند [تجدید می‌شود]. حالا فرض کنید یکی پدربزرگش یک آدم [دزد] سر گردنه‌ای بود، این دیگر لازم نیست حالا عکسش را دو متر قاب کند آنجا بگذارد! مثلاً آدم سر گردنه و حرامی بود، حالا این هیچ لزومی ندارد ولی اگر فرض بکنید شخصی متدین و متقی بود [این کار خوب است].

مثلاً یکی از آن افرادی که واقعاً من همیشه یادش می‌کنم همین جد شیخ علی بیضون است. پدربزرگ ایشان یعنی پدر والدۀ ایشان بسیار مرد متقی‌ای بود و از حواریون آقا سید عبدالحسین شرف‌الدین جبل عاملی بود و... خیلی در حفظ داشت و هر جا می‌نشست خلاصه به ذکر مناقب و اینها می‌پرداخت. من در دو سه سفری که در آنجا رفتم - خدا رحمتشان کند - من قبل از [وفاتش] با او بودم. ایشان در محاضراتمان می‌آمد و هر جا که صحبت از ائمه و امیرالمؤمنین علیهم‌السلام می‌شد یک دفعه بنده خدا در وسط صحبت ما شروع

می کرد به روایت خواندن و صلوات فرستادن و مخالفین و اینها را لعن می کرد! آثار ولایت در چهره اش پیدا بود! من هیچ وقت خسته نمی شدم و هروقت با او می نشستم دلم می خواست ساعت ها طول بکشد! پیرمردی بود دیگر اصلاً قدرت بر تکلم نداشت ولی اصلاً خیلی خوشم می آمد بنشینم و فقط به او نگاه کنم! و می توانم بگویم که واقعاً شیعه واقعی بود یعنی شیعه بمعنی الکلمه بود و مثلاً لازم است که در بیوت صورتی از ایشان و عکسی از صورت ایشان باشد که بچه ها بیایند ببینند مثلاً نگاه به این پدر بزرگ و جدشان کنند و خصوصیات و آثار روحی را بگیرند چون همین ها مسائلی است که انسان را متذکر و متنبه می کند. اگر اینها نباشد آدم در ظروف مختلف می افتد و اصلاً در یک مسائلی [می افتد] که همه چیزها را فراموش می کند. نه پدری داشت و نه پدر بزرگی داشت و اصلاً به راهی و آنها ... به قول مرحوم آقا می فرمودند که وقتی این عکس ها نباشد به جای آن، چیزها و مسائل دیگر می آید.

من خودم یک روز به منزل یکی از بستگان بسیار نزدیکمان رفتم و باور نکردم اصلاً ایشان فرزند یک عالم بوده است! یک عکس ها و چیزهایی [داشتند] که احساس کردم این به خاطر تقصیر ما است! چون ما آنجا کم می رویم به جای اینکه برویم صحبت کنیم، همان یک مجلسی که من رفتم ... تقوا و علم و اینها. خانواده اش محجبه هستند! نه اینکه حالا بی حجاب باشند ولی صحبت در تبدل فرهنگ است. اگر اینها نباشد کم کم به جای آن مناظر، منظره ها، اشکال مختلف، کویسم می آید و هزارتا از این مسائل می آید و کم کم این نفس و روح با مظاهر جدید خو می گیرد و آشنا می شود.

لهذا ما اصلاً در منازلمان باید این عکس ها را داشته باشیم. مثلاً مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - در منزلشان در همان اندرونی عکس حرم امام رضا علیه السلام را گذاشته بودند و قاب کرده بودند. در اطاقها عکس گنبد امیرالمؤمنین علیه السلام و عکس کعبه و فلان گذاشته بودند. خود عکس که ملاک نیست. حتی خود حرم هم ملاک نیست! آنچه که ملاک است خود نفس امام علیه السلام است! چرا می گویند که بلند شویم به حرم امام رضا برویم؟ به خاطر اینکه نفس در ارتباط با این مظاهر شکل می گیرد. وقتی در حرم امام رضا می رود شکل می گیرد و آن روحیات و معنویاتی که الآن در آنجا هست به واسطه همین مظاهر منتقل می شود یعنی آن روحیات از دریچه این مظاهر وارد می شود. همین مسئله هم راجع به عکس هست؛ شما عکس حرم امام رضا جلوتان باشد یا من باب مثال عکس یک هنریشه کذا جلوی چشمتان باشد، فکرتان و ذکرتان این هست، در نماز و خوابتان این هست، یا اینکه حرم حضرت [باشد] نمی شود چشمتان به حرم امیرالمؤمنین و گنبد بیفتد و خاطره ای در ذهن نیاید این نمی شود! اصلاً امکان ندارد. نمی شود چشمتان به آن مسجد الحرام و کعبه بیفتد و همین طور فقط مثل بی تفاوت به این مسئله نگاه کنید. این اصلاً امکان ندارد! این مظاهر انسان را هم به دنبال خودشان می کشانند. یک منظره جالب انسان را به دنبال خودش می کشاند. یک عکسی که حاکی از

یک مسائل است انسان را به دنبال خودش می کشاند.

علت ضرر داشتن تقویت تخیلات برای سالک

چرا می گویند که برای سالک تقویت تخیلات ضرر دارد؟ به خاطر اینکه او را به دنیا می کشاند و او را به تعینات همین طور سوق می دهد و منظور مرحوم آقا در اینکه عکس های اساتید خودشان را در کتابخانه گذاشتند به خاطر این بود که بچه ها و شاگردهایشان این چیزها را ببینند و این سلسله و تقوا را ببینند حالا پدرشان را بیایند مشاهده کنند و متنبه و متذکر بشوند بالأخره اینها هم یک وقتی بوده اند. از این نگاه کردن ها این ذهن به طرف آن معنویات می رود و انسان را رها نمی کند تا اینکه انسان وارد اطاق بشود فقط ببیند به دیوار رنگ است و چیز دیگری نیست.

انتقال محکی به ناظر توسط عکس

این اثری که الآن این عکس ها دارد انتقال محکی به ناظر است یعنی آن پیام ها و پیغام هایی که در درون خودش هست دارد همه آن پیغام ها را به ناظر منتقل می کند. این مسئله است فلذا ایشان درصدد این مسئله بودند. اما اینکه چرا عکس اساتیدشان را نگذاشتند [به خاطر این بود که] اگر می آمدند این کار را انجام می دادند ممکن بود که برای خیلی ها سؤال پیدا بشود که چرا از میان این عکس ها اینها را انتخاب کردند؟! ممکن است عکس های دیگری هم باشند، چرا نسبت به آنها غفلت شده است و حالا آیا مقصود جناح بندی است؟! آیا منظور یک حساب های دیگری است؟! منظور مقابله ای است؟! چرا عکس آقای کذا و فلان مرجع تقلید که این همه رایج و دارج است در این اطاق نیست و مثلاً عکس علامه طباطبایی - رضوان الله تعالی علیه - هست؟! چطور اینکه الآن می بینیم، به خیلی از جاها که می رویم اینها افرادی هستند که با این جاها مرتبط هستند اینها خیلی از عکس ها را در اطاقشان گذاشتند. برای چه گذاشتند؟! می گوییم: شما معتقد به این آقا هستید؟! می گوید: نه، به خاطر مردم گذاشتیم! اگر راست می گویی بردار! می گوید که دلیل ندارد، بنده از این آقا خوشم می آید دلم می خواهد بگذارم. پس به خاطر همین مسائل و ملاحظه کاری ها حالا ولو این ملاحظه کاری ها درست باشد ولی از هر کسی یک چیزی زیبنده است.

حالا مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - با آن شأن و شخصیت بلند شوند یکی یکی عکس ها را بگذارند و عکاس خانه [بشود]! فرض کنید عکس آقای قاضی و علامه طباطبائی را بگذارند بعد هم افراد دیگر بیایند [بگویند که] چرا عکس فلان آقا را نگذاشتید و چرا عکس آقایان فعلی را نمی گذارید؟! خب دیگر دورتادور همه این مسائل می شود! چون در اینجا افراد مختلف و از هر صنفی می آیند و از هر صنفی در اینجا شرکت

می‌کنند؛ یکی ممکن است موافق با این آقایان باشد می‌گوید که این آقا جزو خودمان است. یکی ممکن است اصلاً مخالف با این آقا باشد و موافق با آقای دیگر باشد می‌گویند که چرا آقای طهرانی عکس فلان آقا را از همین مراجع نگذاشت؟ ایشان شاگرد آقای خوئی و آقا سید محمود شاهرودی و آقا شیخ حسین حلی بود و ایشان کفایه را پیش مرحوم آقا سید محمد داماد خوانده بود و امثال ذلک. اگر قرار باشد که ایشان وضعیت بی‌طرفی داشته باشد که همه را لحاظ کند از اول در که وارد می‌شویم تا نزدیک آن منبر که دور می‌زنیم باید این عکس‌های آقایان باشد که دل همه به‌دست بیاید! والا اگر نه، بخواهد یکی از آنها را بگذارد و یکی را نگذارد فوراً - مخصوصاً در این زمان آنها که اطلاع بر منویات انسان ندارند - انسان را به یک جناح وابسته می‌کنند که این آقا از این طرفی است و انقلابی است و ضد انقلاب‌ها می‌گویند که این آقا انقلابی است و انقلابی‌ها می‌گویند که این آقا تأیید ما را می‌کند!

اساس جریان مرحوم علامه طهرانی بر محوریت و تمرکز بر جنبه اعتدال

درحالی که اصلاً اصل و اساس جریان مرحوم آقا بر محوریت و بر تمرکز بر یک جنبه اعتدال و عدم گرایش به آنچه که سایر افراد گرایش دارند بود. آن‌هم گرایش‌هایی که همه آنها معلوم نیست منبعث از مسائل اعتقادی باشد! چه بسا مسائلی که به دنبال شایعات و بیاوبروها و قضایای دیگر [باشد]. مکتب مرحوم آقا و مرام ایشان ارائه مکتب اهل بیت است. فقط این است و دلیلی نداریم بر اینکه ظهور این مکتب فقط در بعضی از چهره‌های خاص است و دیگران از این مسئله محروم هستند و اگر قرار بر این باشد که ایشان هم بخواهند در این مسائل متابعت دیگران را بکنند بنابراین مثل دیگران شدند و این دیگر ارائه چه مسئله‌ای است؟! مثل افراد دیگر شدند!

ما خیلی از جاها می‌رویم مثلاً شخصی هست اصلاً خیلی‌ها را قبول ندارد ولی این عکس را روی طاقچه گذاشته است چون افرادی که در اینجا می‌آیند خوششان بیاید که مثلاً فلان عکس [آنجا هست] اما کسی که بخواهد به دنبال یک مسیری باشد که به دور از این مسائل و منویات باشد او باید از این مطالب دور باشد. اصلاً عکس یعنی چه؟! معنا ندارد انسان [بخواهد عکس بگذارد]. اگر قرار بر این باشد که بخواهیم عکس هر کسی را بگذاریم ...، بعضی‌ها هستند یک کلکسیون درست کردند از زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از عکس پیغمبر گرفته تا هر آخوند روضه‌خوانی در آن کلکسیون آوردند! [از اینها] هستند تازه یکی از آن‌ها برای من هدیه آوردند! یک بنده خدایی هدیه آورد و خیلی هم [تعریف می‌کرد] ما نگاه کردیم دیدیم آقا هر نخود و لوبیایی را در این وسط گذاشته بودند! آن‌هم چه کسانی واقعاً! ساواکی در آن دیدم! آخوند ساواکی در آن بود! آخوند اطلاعات و ساواکی و وعاظ السلاطین در آن بود! خب این چه چیزی

هست؟! یعنی چه؟! اگر نه، یعنی اگر قرار بر این باشد که انسان بخواهد هر شخص متقی‌ای را بیاورد و این عکس آوردن موجب بشود که انسان را به گروه و فته‌ای منتسب نکنند انسان باید دوپست‌تا عکس بیاورد در اطاقش بزند!! از عکس آقای بروجردی و قبل و سلف صالح و خلف لاحق گرفته همه [را باید بیاورد در اطاقش بزند]! و اگر نه، بخواهد یکی را دون دیگری بیاورد، این امتیاز و ترجیح از چه باب است؟! بنابراین اصلاً عکس گذاشتن یعنی چه؟!

آنچه که منظور از عکس گذاشتن ایشان بود این بود که آن افراد نسبت به انتساب ایشان به این بزرگان مطلع باشند و اما عکس‌های اساتید عرفان و معارف خودشان را در اطاق‌های دیگر گذاشتند. در این اطاق‌های ما این عکس آقای انصاری، آقای قاضی، آقای حداد و آقای طباطبائی هست. اینها در اطاق‌های دیگر هست و هر کسی می‌خواهد ببیند اما آنچه که در معرض هست طبعاً باید به دور از جهت‌گیری باشد.

ایشان می‌فرمودند که یک کسی پیش ما آمد و به ما اصرار داشت که عکس بعضی‌ها را بگذاریم. من به ایشان گفتم که اگر قرار است این عکس را بگذاریم خب افراد دیگر می‌آیند می‌گویند که آقا این چه خصوصیتی دارد که شما این عکس را گذاشتید؟ حالا باید عکس‌های دیگر هم گذاشته شود. بالاخره آقای خوئی هم استاد ما در اصول بودند. آقای شاه‌رودی هم [استاد ما] بودند. خب اصلاً آقای شاه‌رودی ضد عرفان بود! اصلاً ضد عرفان و فلسفه و اینها بود و خیلی بر این مسئله منکر و مُصر بود. باز هم آقای خوئی نسبت به مسئله عرفان این‌طور نبود یا مثلاً فرض کنید آقا شیخ حسین حلی، آقا شیخ آقا بزرگ طهرانی، آقا سید عبدالهادی شیرازی و آقا سید جمال گلپایگانی را بگذارند خلاصه همین‌طوری [عکس همه را] بگذارند. اینکه نمی‌شود! تازه ایشان گفتند که ما قبول نکردیم که مثلاً یک عکسی را بگذاریم. دوباره ایشان می‌فرمودند که آن شخص برای گذاشتن اصرار کرد و من دیدم که نه، این اصرار دیگر خارج از متعارف است لذا نپذیرفتیم. خب این مسئله مسئله واقعی است و لهذا انسان اصلاً نسبت به این قضیه عکس و اینها همان‌طوری که نظر خود ایشان هم بر این مسئله بود اصلاً عکس گذاشتن یعنی چه؟! البته نظر ایشان نبود که مثلاً افراد عکس بگذارند لذا من هم هیچ توصیه‌ای به رفقا حتی راجع به عکس ایشان ندارم که در محل داشته باشند. اگر کسی می‌خواهد داشته باشد در اطاق خاصش اشکال ندارد عکس [ایشان را بگذارد].

من عکس را از همین باب می‌گذارم یعنی از همین فلسفه‌ای که چون خود ایشان گذاشتند از این قضیه می‌گذارم والا اگر من هم تشخیص بدهم باز ایشان نسبت به این عکس که ما می‌گذاریم ... مثلاً الآن من عکس ایشان را در اندرونی گذاشته‌ام و در بیرونی نیست. البته قصد دارم بگذارم نه اینکه نگذارم و حتی یک عکسی هم تهیه کردم. ایشان یک وقتی خودشان یک عکسی انداخته بودند تقریباً حدود شش هفت سال قبل از فوتشان به‌نظرم می‌رسد در یکی از همین عکاس‌خانه‌ها در چهارراه شهداء که الآن دیگر نیست و به جای دیگر رفته

است. کوچک [عکس] را به ما دادند پشت آن هم نوشته بودند. بالأخره یکی از دوستان به آنجا رفت و توانست این عکس را پیدا کند و یک عکسی تهیه کرد گرچه فیلمش خراب شده بود و کپک خورده بود، یک اصلاحاتی روی آن انجام داد. من از نظر همین مسئله این را انتخاب کردم که حالا یک قابی برایش بگیریم و بزنیم. این [عکس زدن] فقط براین اساس است یعنی براین اساس است که انسان و افرادی که در آنجا می آیند و همین طور به بچه ها، قوم و خویش ها و دوستانش آن موقعیت و کیفیت شخصیتی یک بزرگ [را نشان دهد] چون اینها در همان ظهورات، خودش را نشان می دهد و جلوات مظهر همین مسائل است و تا وقتی که انسان پایبند ظواهر است نیاز به اینها دارد. وقتی که دیگر از اینها عبور می کند یک مطلب دیگری است.

فعلیّ هذا این نکته باید رعایت بشود والا نه... ما که اصلاً جای این حرف ها نیست یعنی بیش از آن مقدار که جنبه لحاظ مسائل معنوی در آن هست این موجب بعضی از حرف ها و صحبت ها می شود و داعی هم نیست. چرا بیخود انسان بیاید یک حرفی را به وجود بیاورد؟! من شنیده ام که بعضی از دوستان ما که آمده اند صحبت کرده اند و همین حرف عادی زدند افراد آمدند گفتند که فلانی مبلغینش را این شهر و آن شهر می فرستد تا اینکه برایش مرید پیدا کنند! یک حرف عادی یعنی همان راهی را که از خود مرحوم آقا این راه را گرفتند نه از بنده، حالا من دارم به شما می گویم که شما این حرف هایی را که بلد هستید از بنده بلد بودید یا از زمان آقا این حرف ها را بلد بودید؟! حالا دارید طبق همان در فلان شهر در شهر خودتان تبلیغ می کنید، آیا این تبلیغ بنده است؟! گرچه ما نباید که اصلاً به حرف و نقل های دیگران توجه کنیم ولی داعی هم نیست بر اینکه بیخود آدم چرا بیاید [این کار را بکند]؟ آدم عکس را بین پاکت در کمدش می گذارد. این همه عکس هست این را بالا بگذارد. واقعیتش را عرض می کنم.

تلمیذ: ببخشید از ایشان بعضی از رفقا نقل کرده اند که در مورد عکس خودشان اینکه توجه به صورت مانع از توجه به معنا می شود.

استاد: البته این مسئله درست است که توجه به صورت مانع از توجه به معنا می شود ولی انسان باید نسبت به آن مرتبه و مرحله ای که خود سالک در آن مرتبه هست توجه کند. بله، در یک مرتبه اگر انسان بخواهد از صورت به معنا برسد خود صورت حاجب و مانع است ولی صحبت این است که تا انسان به آنجا نرسیده است بر حسب ظروفی که دارد حکم خاص به خودش را دارد. در بعضی از موارد تا انسان توجه به صورت نکند اصلاً نمی تواند برسد! چطور اینکه خود مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - در سیر خودشان به همین مسئله هم بودند. ایشان عکس های مرحوم استادشان را داشتند و من خودم هم یادم هست که این عکس را قاب کرده بودند و عکس را در اطاق ذکر خودشان گذاشته بودند در همان منزل دولا ب و احمدیه [عکس را] قاب کرده در آنجا گذاشته بودند و حتی در روی طاقچه خودشان عکس دیگری بود هروقت از مسجد می آمدند به این نگاه می کردند و من آثار شعف را وقتی که ایشان نگاه به عکس آقای حداد می کرد اصلاً از چهره ایشان

می دیدم و می دیدم اصلاً چطور ایشان دارد با اینها واقعاً عشق بازی می کند ولی تمام اینها همه مادون وصول به این مرتبه بود. بله، ایشان وقتی که به یک مطلبی و مرتبه ای رسیدند که احساس کردند ممکن است این عکس ها مانع بشود تمام عکس های آقای حداد را بین ما تقسیم کردند. بعضی از آن را به من دادند و بعضی ها را به اخوی بزرگ دادند و بعضی ها را به آقا سید ابوالحسن دادند. این مربوط به این است ولی برای افرادی که هنوز نیاز دارند و هنوز برای راهشان نیاز به کمک دارند، مطلب تفاوت پیدا می کند و این طور نیست.

تلمیذ: توجه به صورت و شکل که در رساله مرحوم بحر العلوم هست مطلب درستی است؟

استاد: توجه به صورت همین طور که خدمتتان عرض کردم نکته ظریفش در اینجا این است که یک وقتی انسان به این صورت عادت می کند به نحوی که اگر توجه نداشته باشد یک احساس خلائی برای او حاصل می شود. این صحیح نیست حتی در همه مراتب صحیح نیست! یعنی انسان به واسطه توجه به یک شیء نفس او عادت می کند و نمی تواند از او عبور کند. این مطلبی را که ایشان هم می فرمایند شاید منظور آقا ناظر به این قسمت باشد. آن چیزی که منظور من است خیلی بالاتر از این مرتبه است. یعنی افق این مسئله خیلی افق بالایی است اما حالا من آن را به اصطلاح مطرح کردم و این مرتبه را نگفتم.

یک وقتی انسان توجه به یک صورت می کند و از آن صورت به یک معنا می رسد این اشکال ندارد. اگر این طور بود خود مرحوم آقا هم حتی عکس های اساتیدشان را دیگر نباید جلوی شان بگذارند؛ در همان جایی که می نشستند می نوشتند. رفقا می دیدند در آن بالای این کتابخانه مسائل و عکس هایی بود یا اینکه گاه گاهی نگاه می کردند.

علت حرمت موسیقی

آنچه که هست این است که انسان در ارتباط با صورت گیر کند. یعنی فرض بکنید نفس عادت کند. چرا می گویند که شنیدن موسیقی حرام است؟ مخصوصاً برای سالک شنیدنش اشکال دارد؟ به جهت اینکه موسیقی در انسان یک حالت عادت می آورد صرف نظر از بعضی از جهات مخربی که دارد، حالا گیرم بر اینکه به قول بعضی ها موجب تلطیف بشود و برای بعضی ها انسان را به حیوانیت و اینها نیاورد ولی خود نفس موسیقی حالتش حالت مُعَبَّدَه است و انسان را به این مسئله عادت می دهد. این عادت ضرر دارد یعنی این عادت، نفس را می بندد و نمی گذارد که انسان از این مرتبه رشد کند و در همان مرتبه ننگه می دارد. نسبت به جنبه صورت که در آنجا هست و مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - البته در آنجا اشکال دارند نسبت به اینکه شما فرمودید، این جنبه است که انسان نسبت به صورت قفل بشود و نفسش به صورت عادت کند به طوری که دیگر نفس نتواند غیر از این صورت بخواهد به آن معنا برسد و به قول معروف در معانی گیر کند و نتواند به آن حقیقت برسد، در الفاظ گیر کند و نتواند به آن معانی برسد. اینجا به اصطلاح اشکال هست و این روش، روش

صحیحی نیست. انسان را گیر می‌اندازد و اما اگر انسان توجه به لفظ کند و از آن به عنوان نردبان و سُلَّمی برای رسیدن به آن معانی استفاده بکند این اشکالی ندارد.

کیفیت حال سالک در وقت ذکر گفتن

تلمیذ: در ذکر هم سالک باید نظرش به همان معنا به استادش باشد؟

استاد: در ذکر اصلاً نباید انسان نسبت به استاد نظر داشته باشد اصلاً! اگر [توجه به استادش] داشته باشد ذکرش خراب می‌شود! در ذکر فقط باید توحید مدّ نظر باشد حتی امام هم نباید که در نظر انسان باشد. چون سالک در موقع ذکر دارد مظاهر را کنار می‌گذارد و فقط دارد به مبدأ توجه می‌کند. بله، حقیقت امام اصلاً عین توحید است ولی چه کسی حالا می‌تواند به آن حقیقت امام برسد که حالا فرض کنید او را مدّ نظر قرار بدهد یا ندهد؟! اگر ما به یک جایی رسیدیم که ولایت امام زمان عجل الله تعالی فرجه برای ما عین ولایة الله شد عیب ندارد آن وقت در ذکر، امام زمان را هم بیاورید مسئله‌ای نیست ولی **أَنْتَى لَنَا بِإِثْبَاتِهِ؟!** ما اصلاً در الفاظش گیر هستیم! یعنی تا یک لفظی نگوییم و... اگر بخواهیم یک ذکر قلبی بگوییم در مرتبه دهم پانزدهم چرتمان می‌گیرد! یعنی برای اینکه بیدار باشیم مجبور هستیم زبانمان کار کند! خود اذکار قلبی اذکار مهمی است! یا اینکه در بعضی از چیزها در آن مواردی که انسان اصلاً نباید به هیچ ظهوری راه بدهد و توجهی در آنجا داشته باشد در آنجا اصلاً نفس عادت ندارد! این عادت برای گردش لسان است زبان حرکت بکند و طبعاً این موجب تنبه بشود که البته اشکالی هم ندارد اما اگر قرار باشد که انسان بخواهد در ذکر صورتی به کار بیاورد خود آن صورت حاجب است و جایش در اینجا نیست.

وَهُمْ وَ تَنْبِيْهُ:

رُبَّمَا تَوْهَمٌ مَّتَوْهَمٌ أَنَّ ذَاتَ الْمُمَكِنِ الْمَأْخُوْذِ مَعَ الْوُجُوْدِ مُمْتَنِعٌ لَهُ الْعَدَمُ اِمْتِنَاعاً ذَاتِياً نَظَرًا اِلَى الْمَجْمُوْع لِکَوْنِ اِجْتِمَاعِ النَّفِیْضِیْنَ مَحَالاً لِذَاتِهِ فِیْکُوْنُ مَا بِاِزَانِهِ وَجُوْباً ذَاتِياً لَا بِالْغِیْرِ.^۱

در اینجا مرحوم آخوند بعد از اینکه اثبات وجوب ذاتی به شرط محمول را برای ممکن محفوف به وجود یا برای موجود خارجی کردند و فرمودند که هر وجودی که در خارج تحقق خارجی داشته باشد و هر موجودی، به نفس وجود ضرورت به شرط محمول بر او عارض می‌شود و این ضرورت، ضرورت ذاتیه است نه ازلیه. یعنی ضرورتی است تا مادامی که موضوع موجود باشد. در اینجا ممکن است که بعضی‌ها ایراد کنند و بگویند که شما که قائل به ضرورت ذاتیه و وجوب ذاتی برای ممکن هستید پس دیگر در اینجا بین واجب الوجود که ضرورت ذاتیه دارد و ممکن الوجود به شرط محمول یعنی به شرط وجود، دیگر در اینجا فرقی نیست. یعنی همان‌طوری که وجود برای واجب ضرورت دارد و طارّد عدم به امتناع از موضوع خود است

^۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۲۲۵ و ۲۲۶.

همین‌طور ممکنِ موجود در خارج در ظرف وجود دیگر وجود برای او ضرورت دارد و طارد عدم به امتناع است و چون عدم برای او ممتنع است پس وجوب برای او ضرورت دارد پس دیگر نیازی به علت ندارد و خود او بی‌نیاز از محدث و جاعل است. این اشکالی است که اینها کردند.

علت فرق قائل شدن بین ضرورت ذاتیه و ضرورت ازلیه

مرحوم آخوند در اینجا اختلاف در قضیه را به فرق بین ضرورت ذاتیه و ضرورت ازلیه برمی‌گرداند. ایشان در اینجا می‌فرمایند که بله، ممکن است محفوف به وجود یا آن موجود خارج بر یکی از دو قسمین انتساب در اینجا گرچه این وجوب محمول برای او ثابت است ولی این وجوب محمولی قوام و ضرورتش به غیر است یعنی تا آن واجب بالغیر نباشد که واجب جاعل و وجوب فاعل و علت است این وجوب و ضرورت ذاتی تحقق ندارد. فلذا ما بین ضرورت ذاتیه به شرط وجود موضوع و ضرورت ازلیه فرق گذاشتیم و در هر دو قضیه ضرورت برای آن موضوع هست متنها یکی ضرورت را ازلاً بدون انتزاع تحقق موضوع برای خودش ثابت می‌کند مانند **اللَّهُ وَاجِبٌ** یا **اللَّهُ قَبِيْوْمٌ** و یکی از اینها چون ماهیات امکانیه است گرچه همان هم ضرورت ذاتی و به شرط محمول دارد و می‌گوییم که **زَيْدٌ مَوْجُوْدٌ بِوَجُوْبٍ ضَرُوْرِيٍّ** متنها می‌گوییم که **مَادَامَ زَيْدٌ زَيْدًا** اما اگر زید از زیدیت افتاد به واسطه قطع ارتباط بین جاعل و این زید و به واسطه عدم عنایت و لطف و به واسطه عدم دوام افاضه و اضافه اشراقیه دیگر بنابراین زیدی نیست. وقتی که زیدی نبود دیگر وجود خارجی هم نیست. یا به عکس دیگر وجودی نیست و وقتی که وجودی نبود دیگر زیدی هم در کار نخواهد بود.

پس وجوب زید به خود زید مشروط است یعنی این وجوب به ضرورت محمولی برای زید، مشروط است به اینکه خود زید باشد. اگر زید نبود دیگر وجودی هم نیست. مثل اینکه می‌گوییم: الآن وجود این کتاب ضرورت دارد. چرا ضرورت دارد؟ چون هست. اینکه هست الآن ضرورت دارد. حالا من این کتاب را برمی‌دارم و داخل در بخاری می‌اندازم و می‌سوزد. وقتی که سوخت دیگر کتاب نیست و خاکستر است. الآن خاکستر ضرورت دارد و وجوب کتاب دیگر در اینجا ضرورت ندارد. الآن امتناع برای این کتاب ضرورت دارد یعنی انتظار عدم برای او در اینجا ضرورت دارد. چون ممتنع و معدوم است.

بنابراین وجوب این وجود برای این کتاب تا مادامی است که علت معدمه، این کتاب را معدوم نکند و علت موجه بقاء این کتاب را تضمین کند. اگر علت مبقیه آمد و دست از تضمین خودش برداشت مثل اینکه یک اوراقی هست و از طرف شخص یا مرکز و بانکی الآن به این اوراق اعتبار داده می‌شود و این اوراق الآن این مقدار ارزش دارد. ارزش این اوراق از تاریخ فلان تا تاریخ فلان خواهد بود. یک ساعت که از آن تاریخ بگذرد دیگر این اوراق با کاغذهای دیگر فرقی ندارد. قبل از این یک ساعت ممکن است که این اوراق میلیون‌ها

تومان قیمت داشته باشد. پس تمام ارزشی که الآن بر این اوراق مترتب شده است به واسطه اعتبار معتبر است چون معتبر در اینجا اعتبار کرده است و موضوع را در اینجا باقی گذاشته است. به عدم آن اعتبار، آن موضوع هم از بین می‌رود. پس این وجوب اعتبار و ارزش برای این اوراق مادامی است که معتبر بخواهد به اعتبار خودش ادامه بدهد.

وجود در اشیاء هم همین‌طور است؛ وجوب در این ماهیات ممکنه وجوب محمولی و وجود و ضرورت وجود برای این ماهیات تا مادامی است که آن علت مبقیه دست عنایت خودش را بر سر این ماهیات گسترده است. اگر آن دست را بردارد دیگر زیدی نیست تا اینکه وجود را بخواهیم به او نسبت بدهیم یا ندهیم. روی این جهت بین ضرورت ذاتیه و ازلیه که مربوط به پروردگار است و نیاز به علت مبقیه ندارد و مستقیم به ذات است در آنجا تفاوت هست.

وَهُمْ وَ تَنْبِيْهُ:
رُبَّمَا تَوَهَّمُ مُتَوَهِّمٌ أَنَّ ذَاتَ الْمُمَكِّنِ الْمَأْخُوذِ مَعَ الْوُجُوْدِ مُمْتَنِعٌ لَهُ الْعَدَمُ اِمْتِنَاعاً ذَاتِياً نَظْراً إِلَى الْمَجْمُوعِ
لِيَكُوْنَ اجْتِمَاعُ النَّقِيْضِيْنَ مَحَالاً لِذَاتِهِ.

ممکن است این‌طور تصور بشود که ذات ممکنی که با وجود اخذ شده است یعنی خود ذات ممکن، نه آن ممکن. ذات ممکن یعنی ذات به شرط وجود و ماهیت به شرط وجود که گفتیم که بالنسبه به وجود و عدم، متساوی الطرفین است این عدم بر او در ظرف وجود امتناع دارد و امتناع بالغیر ندارد بلکه این امتناع، امتناع ذاتی است. چون وجود الآن بر این ممکن احاطه پیدا کرده است و در هر جا که وجود احاطه و استیلاء پیدا کند وجوب را با خودش می‌آورد. چون طرد عدم می‌کند. نظراً به مجموع ممکن با این وجود، در اینجا قائل به وجوب ذاتی برای اوست چون با فرض وجود برای ممکن اگر احتمال عدم را بدهیم به معنای این است که این ممکن در وقتی که موجود است در همان وقت بتواند عدم بر او صدق بکند و این نیست مگر اجتماع نقیضین. بله، ممکن است آن وجود از بین برود بعد عدم جایگزین بشود اشکالی ندارد. عدم با آمدن وجود از بین می‌رود و دیگر عدمی نیست. در وقتی که وجود، وجود است و با فرض حیثیت وجود، فرض عدم بشود این مثل این است که با فرض سواد، بیاض هم در همان محل ثابت بشود و این اجتماع نقیضین است.

فَيَكُوْنُ مَا يَزَانُهُ وَجُوباً ذَاتِياً لَا بِالْغَيْرِ فَيَلْزَمُ كَوْنَ الْمُمَكِّنِ الْمُرْكَبِ وَاجِباً بِالذَّاتِ.^۱

پس مابایزاء این که امتناع عدم باشد وجوب ذاتی می‌شود و این دیگر وجوب بالغیر نیست. خب نتیجه‌اش چیست؟ ممکن مرکب واجب بالذات است و وجوب همه ماهیات وجوب بالذات است و با باری تعالی دیگر فرقی ندارند و دیگر احتیاج به صانع ندارند و اینها نتایجی است که بر این مسئله بار می‌شود و نفس حدوث خودش کفایت برای این می‌کند و دیگر احتیاج به جعل ندارد.

فَيَجِبُ عَلَيْهِ أَنْ يَتَنَبَّهَ مِمَّا كَرَّرْنَا الْإِشَارَةَ إِلَيْهِ أَنَّ الضَّرُورَةَ هَاهُنَا لَيْسَتْ مُطْلَقَةً أَزَلِيَّةً بَلْ ضَرُورَةٌ بِشَرَطِ الدَّاتِ فَكَمَا أَنَّ الْإِنْسَانَ إِنْسَانٌ بِالضَّرُورَةِ مَا دَامَ كَوْنُهُ إِنْسَانًا.

باید این آقا متوجه بشود که ضرورت در اینجا با ضرورت مطلقه منتسب به ذات باری تفاوت می‌کند بلکه ضرورت به شرط ذات و به شرط موضوع است [همان‌گونه که انسان به ضرورت انسان است تا زمانی که انسان باشد]. همان‌طوری که شما ذاتیات یک شیء را به یک شیء منتسب می‌کنید در وقتی که فرض این است که آن شیء مورد لحاظ قرار بگیرد نه اینکه تغییر پیدا کند همین‌طور اگر شما یک وجود را به یک شیء منتسب می‌کنید تا وقتی این وجود منتسب به شیء است که آن علت مبقیه این شیء را نگه دارد.

فَكَذَلِكَ الْإِنْسَانُ الْمَوْجُودُ بِالضَّرُورَةِ مَا دَامَ كَوْنُهُ مَوْجُودًا.

در انتساب ذاتیات به شیء، مادامی که انسان است هم چنین انسان موجود موجود بالضروره است تا وقتی که موجود است، نه وقتی که معدوم شد و باید در اینجا به دنبال علت مبقیه بگردیم.

فَهَذَا بِالْحَقِيقَةِ وَجُوبٌ بِالْغَيْرِ لِأَنَّ الْوُجُودَاتِ الْإِمْكَانِيَّةَ وَاتِّصَافَ الْمُمْكِنَاتِ بِهَا إِنَّمَا يَكُونُ بَعْدَ تَأْثِيرِ الْفَاعِلِ إِيَّاهَا وَ مِنْ هَاهُنَا وَضَحٌ أَنَّ وَجُوبَ الْوُجُودِ فِي الْمُرَكَّبِ مِنَ الْوَاجِبِينَ الْمَفْرُوضِينَ إِنَّمَا هُوَ بِالْغَيْرِ لَا بِالذَّاتِ.

[پس این حقیقتاً وجوب بالغير است زیرا وجودات امکانیه و اتصاف] ممکنات به این وجودات امکانیه بعد از این است که فاعل اثر گذاشته است، نه قبل آن. از اینجا روشن می‌شود که آن بحثی که قبلاً در شبهه ابن‌کمون در بحث ترکیب از دو واجب گذشت، آن وجوب وجود در مرکب از دو واجبی که فرض بشود در صمدیت حق و در عدم نیاز و غناء ذاتی پروردگار در آنجا وقتی که صحبت این شد که اگر دو واجب مفروض بخواهند با همدیگر جمع بشوند این وجوب وجود، وجوب بالغير است و بالذات نیست چون نفس اجتماع از ناحیه غیر آمده است. گرچه آن دو جزء، واجب مفروض و بالذات هستند ولی اجتماع آنها مستند به آنها خواهد بود. اجتماع آنها مستند به خود اجتماع نیست چون هر دوی اینها متفاوت هستند. الآن این دو چیز در دست من هست. فرض می‌کنیم هر دو واجب بالذات هستند؛ هر کدام از اینها واجب بالذات برای خودشان هستند ولی اجتماع اینها و اینکه بخواهند به این حالت دربیایند این ممکن می‌شود و این از وجوب بالذات خارج شده است. تا وقتی که همه اینها جدا هستند این واجب بالذات می‌شود و این هم واجب بالذات می‌شود ولی اگر این دو تا بخواهند با هم بر سر یک سفره جمع بشوند آن وقت جمع شدنشان ممکن می‌شود و وجوبش از بالغير آمده است. حالا می‌گوییم که وجوبش از خودش آمده است فرق نمی‌کند ولی بالأخره بحث بر سر اجتماع است. این اجتماع و ترکیب این هیئت، این هیئت چه می‌شود؟ وجوب ذاتی یا وجوب بالغير می‌شود؟ این وجوب بالغير می‌شود. این وجوب را از ناحیه اجزاء در اینجا آورده است نه از ناحیه خودش.

وَ مِنْ هَاهُنَا وَضَحٌ أَنَّ وَجُوبَ الْوُجُودِ فِي الْمُرَكَّبِ مِنَ الْوَاجِبِينَ الْمَفْرُوضِينَ إِنَّمَا هُوَ بِالْغَيْرِ لَا بِالذَّاتِ وَ كَذَا الْاِمْتِنَاعُ فِي الْمُرَكَّبِ مِنَ الْمُتَمَتِّعِينَ اِمْتِنَاعٌ بِالْغَيْرِ لِأَنَّ الْمَجْمُوعَ فِي مَرْتَبَةِ أَحَدِ الْجُزْءَيْنِ لَيْسَ وَاجِبًا وَ لَا مُتَمَتِّعًا بَلْ مَا دَامَ كَوْنُهُ مَجْمُوعًا.

وجود در مرکب از دو واجبین مفروضین، بالغير است و بالذات نیست. امتناع در مرکب از دو متمتع

امتناع بالغیر است و امتناع بالذات نیست. مجموع و آن جمعیت در مرتبه یکی از دو جزء، واجب نبود. آنچه که واجب بود أحد الجزئین تنها بود. این جزء برای خودش واجب است و این جزء هم برای خودش واجب است. این اجتماع در آن مرتبه، واجب نبود. اجتماع در مرتبه متأخر از جزئین است و این دو جزء حکم علت برای اجتماع را دارند. بلکه مادامی این مجموع، واجب است تا وقتی که مجموع باشد. اگر این جمعیت از بین رفت دیگر اصلاً جمعیتی در این صورت وجود ندارد.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ